

۳- رفراندوم

این ایراد که شاید بتوان آن را مهمترین بخش ادعاینامه نویسنده محترم دانست، همان رفراندوم یا به قول خودمان، همه‌پرسی است که به عقیده ایشان، مصدق با این کار، بار مسئولیت عظیم کودتا را به گردن دارد و از فحوی کل مطالب ایشان در این مورد دریافته می‌شود که اگر مصدق رفراندوم را عملی نمی‌کرد، کودتا هم نمی‌شد. (البته يك جا هم اظهار عقیده کرده اند که دستکم آن وقت نمی‌شد) و اینجاست که مصدق دیگر کاملاً محکوم می‌شود. تقصیر از کیست؟ کاری بوده که خودش کرده و مظلّمه‌اش را هم باید به دوش بکشد؛ در واقع عامل اصلی کودتا خود دکتر مصدق است که با شاه (صادرکننده فرمان نخست‌وزیری) و زاهدی (گیرنده آن فرمان) کودتا را به راه انداخته‌اند و این عقیده همان رفیق توده‌ای سابق این بنده است که در ابتدای مقاله آوردم.

به نظر آقای دکتر کاتوزیان اگر رفراندوم نمی‌شد، کودتا هم نمی‌شد و اگر هم می‌شد چون مجلس وجود داشت، چنین می‌کرد و چنان می‌کرد. «شاه و همدستان داخلی و خارجی او، از بستن مجلس سوءاستفاده کرده، شب هنگام ۲۴ مرداد...» (مقدمه بر خاطرات ملکی، ص ۱۰۴) و «با اعلام رفراندوم، مخالفان دولت، مثل... يك فرصت طلائی به دست آوردند.» (مصدق و نبرد قدرت، ص ۴۲-۳۴۱) و این یعنی این که تا بسته شدن مجلس بوسیله رفراندوم، اصلاً کودتائی مطرح نبوده، بلکه با این عمل، فکر کودتا پیدا شده و به صورت چکشی و ضربتی انجام گردیده، و البته مقایسه‌ای هم می‌کنند با ماجرای پیش از سی‌ام تیر تاریخی، که چون در آن جریان مجلس وجود داشت چنان و چنین شد. بعد هم اظهار عقیده می‌کنند که مصدق برای پاسخ به استیضاح علی زهري (که يك جا می‌نویسند به علت چاپ اسکناس و جای دیگر - به درستی - به بهانه شکنجه متهمان قتل افشار طوس) دست به رفراندوم زد، زیرا خیال می‌کرد پس از جواب دادن به استیضاح، مجلس به اورای اعتماد نخواهد داد و «این وهم بیهوده‌ای بود.» ایشان بعد از گذشت بیش از چهل سال با قاطعیت تمام می‌گویند که همان مجلس که ۴۰ رأی به مکی داد تا ناظر بانك و ناظر اسکناس شود، همان مجلس به مصدق

کندوکاوی دیگر پیرامون برخی واقعیت‌های تاریخی

بررسی يك کتاب از دکتر همایون کاتوزیان

از: دکتر ایرج وامقی

بخش سوم

رأی اعتماد می‌داد: «قیاس بین رأی دادن برای نمایندگی مکی در شورای نظارت و رأی دادن به استیضاح زهری از نوع قیاس مع الفارق بود. این دو مسئله اصلاً با هم نسبتی نداشتند و ممکن نبود که اکثریت مجلس به آن استیضاح رأی دهد، یعنی از دادن رأی اعتماد به دولت خودداری کند.» این اظهار نظر قاطع ایشان که نشان خواهیم داد با هیچ حسابی جور در نمی‌آید، در عین حال خواننده را کنجکاو می‌کند که بفهمد نویسنده محترم با تکیه بر چه مدارک و اسنادی یا دلایل و قرائن محکم و استواری، چنین با قاطعیت اظهار نظر و مسئله را بکلی حل کرده‌اند و فرموده‌اند «دلیلش هم خیلی ساده است. با اینکه اکثریت بزرگی از نمایندگان (و از آن جمله بیشتر نمایندگان عضو فراکسیون نهضت ملی) با تصمیم مصدق به رفراندوم مخالف بودند، ولی وقتی این تصمیم اتخاذ و اعلام شد دو سوم کل نمایندگان مجلس استعفا دادند تا کار رفراندوم و بستن مجلس را برای دولت آسان‌تر سازند» و سپس می‌پرسند «اصلاً معلوم نیست، چرا وقتی این عده استعفا دادند مصدق باز هم دست به رفراندوم زد؟» و نیز البته به عقیده ایشان «تصمیم به رفراندوم فقط به دلایل بالا (یعنی استعفای ۲/۳ نمایندگان) غلط نبود، بلکه بزرگترین دلیل بر ضد آن که در همان زمان بسیاری از مشاوران و دوستان و هواخواهان مصدق به او گفتند این بود که در دوره فترت مجلس، بیم کودتا می‌رفت. هیچ معلوم نیست که اگر در حوادث سی‌ام تیر، مجلس نبود که نمایندگان نهضت ملی در آن بست بنشینند، نتیجه کار به نفع این نهضت تمام می‌شد.» (مقدمه بر... ص ۱۰۱-۱۰۰).

در کتاب دیگر ایشان نیز همین مطالب، به نثری دیگر آمده است: «یکی از آراء نه چندان مهم مجلس سبب شد تا مصدق واکنش نشان دهد و این واکنش مصدق حربه‌ای به دست دشمنان توطئه‌گر وی داد و به کودتای ۲۸ مرداد منجر گردید.» (مصدق و نبرد قدرت، ص ۳۳۸) و پس از این «استیضاح علی زهری... و ترس مصدق از اینکه بعد از استیضاح رأی نیاورد، و نگرانی او، از محاسبات نادرست وی بود. او فکر می‌کرد، همان اقلیتی که به مکی رأی داده است... ممکن است دولت را ساقط کند... و این امر نه تنها پایان کار نهضت ملی که آغاز یک دیکتاتوری و تسلیم شدن در برابر انگلستان بود.» و جای دیگر می‌نویسند «رأی مجلس در انتخاب مکی برای... با رأی عدم اعتماد... از زمین تا آسمان فرق می‌کرد... گواه آنهم استعفای ۲/۳ نمایندگان مجلس در پشتیبانی از مصدق در مورد همه‌پرسی

بود، هر چند بسیاری از آنان در عاقلانه بودن این تصمیم شك داشتند.» (همان، ۳۴۰) و البته يك دليل دگر هم برای دست زدن مصدق به رفراندوم می‌آوردند که به گونه‌های مختلف آن را بیان می‌کنند: «به گمان، دليل اصلی این اصرار (و حتی می‌توان گفت: لجاجت) فقط و فقط روانی بود. مصدق از هیاهوی اقلیت مجلس - که اکنون عده‌ای از همکاران سابقش آن را رهبری می‌کردند - به جان آمده بود و تاب و توان روبرو شدن با استیضاح کذا را در خود نمی‌دید.» (مقدمه بر...، ص ۱۰۳) غیر از این دليل روانشناسانه، «يك دليل روانشناختی هم در کار بوده است:

مصدق بر آن بود که سقوط دولت او از طریق زور و کودتا، يك پیروزی برای شخص وی محسوب می‌شود.» (مصدق و نبرد قدرت، ص ۳۴۰) و نتیجه تمام این حرفها همان که با قاطعیت تمام «محاسبه مصدق نادرست بود.» (همانجا) و تازه، «در قانون اساسی ایران ماده‌ای که به دولت اجازه دهد از طریق همه‌پرسی مجلس را قبل از پایان دوره قانونی، منحل ساخته انتخابات تازه‌ای برگزار کند وجود نداشت.» (همانجا) البته بلافاصله حرف خود را نفی می‌کنند: «اما، ماده‌ای هم که دال بر مخالفت قانون اساسی با همه‌پرسی و انحلال مجلس باشد در قانون اساسی ایران وجود نداشت.» (همانجا) و می‌افزایند «خاصه آنکه دو سوم نمایندگان مجلس استعفا کرده و داوطلبانه کرسی خویش را رها ساخته بودند.

وقتی با استعفای دو سوم نمایندگان مجلس از اکثریت افتاد دیگر نیازی به همه‌پرسی برای انحلال آن وجود نداشت و دولت می‌بایست انتخابات جدید را برگزار کند.» (همانجا) معلوم نیست، ایشان، این قسمت اخیر را از کجای قانون اساسی مشروطیت ایران استخراج کرده‌اند. ما نشان خواهیم داد که این استعفاها هیچ يك ارزش قانونی نداشت تا به استناد آن بتوان مجلس را منحل و انتخابات تازه را آغاز کرد. این استعفا به مجلس داده نشده و در جلسه رسمی قرائت نشده بود و اگر این دو کار می‌شد، می‌بایست پانزده روز از آن بگذرد و اگر نماینده از تصمیم خود برنگشت، آنگاه موضوع به رأی نمایندگان گذاشته شود. در این باره باز هم خواهیم گفت.

آقای دکتر کاتوزیان به طرز رأی‌گیری نیز که از آن دموکراتیک‌تر و بی‌سروصداتر در کشوری مثل ایران واقعاً نمی‌شد انجام داد، ایراد گرفته‌اند: «همه‌پرسی در جو بدی برگزار شد. مناطق روستائی را کنار گذاشتند تا بتوانند نتیجه آن را سریع‌تر اعلام کنند چون امر رأی‌گیری و گردآوری

و شمارش آراء مناطق روستائی، آنهم در دو نوبت - یکی همه‌پرسی و یکی انتخابات پارلمانی - (که معلوم نیست این دومی دیگر از کجا آمده است!) به درازا می‌کشید. محل اخذ رأی برای موافقان و مخالفان پیشنهاد دولت از هم جدا بود. شاید دولت در این جداسازی حسن نیت داشت اما يك دولت دموکرات چنان کاری نمی‌کند و بازتاب آن نیز چندان خوشایند نیست.» با وجود این حرف‌ها، اضافه می‌کنند «دولت حداکثر تلاش خود را به کار برد تا جریان رأی‌گیری در محیطی سالم و آرام و بدون تقلب صورت گیرد. شمارش آراء هم بدون خدشه انجام شود.» (همانجا، ۱۳۴۲) اگر نویسنده را عقیده چنین است، پس آن کلمه «شاید» در جمله‌ای که نقل کردیم (و با تأکید) چه می‌کند؟ به گواهی رسانه‌های جهانی و ایرانی، در همان زمان، دولت در برگزاری صادقانه و بیطرفانه این انتخابات کاملاً موفق بوده است.

ایشان این ایراد عجیب را نیز اضافه می‌کنند: «اما در مواردی خارج از حوزه‌های رأی‌گیری، رأی دهندگان مخالف را مرعوب می‌کردند، که البته دولت بر این کار کنترل نداشت.» (همانجا) شاید مقصود ایشان از این حرف‌ها، همان جو بدی است که در آغاز ذکر کرده‌اند و گرنه وقتی انتخابات با حداکثر تلاش دولت در محیط کاملاً آزاد برگزار شده است، اگر در خارج حوزه‌ها چند نفر با هم دعوا کرده‌اند، چه ارتباطی به انتخابات و دولت دارد؟ ایشان در ادامه می‌نویسند: «حاصل همه‌پرسی مثبت بود و اکثریت نزدیک به اتفاق رأی دهندگان، نظر دولت را تأیید کردند و بلافاصله فرمان انحلال مجلس صادر گردید. اما پیش از آنکه فرمان انحلال به صحنه ملوکانه برسد [و قانونی شود، چون بدون امضای شاه که قانونی نبود و مجلس منحل شده تلقی نمی‌گردید] کودتای شاهانه... انجام شد.» (همانجا، ۳۴۲) و حالا، بر ایشان است که بفرمایند این کودتا با حضور مجلس صورت گرفته است یا بدون حضور مجلس؟ مطابق قانون تمام نمایندگان مستعفی، چه مخالف مصدق و چه موافق مصدق، هنوز نماینده بودند و می‌توانستند جلسه علنی را تشکیل دهند و استعفای خود را که اصلاً قرائت نشده بود، پس بگیرند.

گرچه دکتر مصدق، خود در دادگاه نظامی به تمام ایرادها پاسخ داده است، و مخصوصاً به این ایراد که آزموده هم می‌گفت و رفراندوم مخالف قانون اساسی است و من، خوانندگان محترم را به کتاب مصدق در محکمه نظامی (۳ جلد، ج ۱، ص ۱۲۴ و بعد) ارجاع می‌دهم، ولی يك قسمت از سخنان دکتر مصدق را به صورت فشرده نقل

می‌کنم تا جوانان امروز و مردان فردای میدان سیاست ایران بدانند که آن بزرگمرد تا چه حد بر همه اطراف و جوانب مسائل سیاسی و اقتصادی حول و حوش ماجرا تسلط داشته است. داستان از این قرار است که «والتر لوی» کارشناس معروف نفت آمریکائی که همراه هریمن نیز به ایران آمده بود، توسط اللهیار صالح پیشنهادی برای مصدق فرستاد که در صورت توافق دو طرف، مسئله نفت بکلی حل می‌شد و آنهم در باب غرامت بود که انگلیسیها سعی داشتند به انواع و اقسام، در آن کارشکنی و اخلال کنند و آن را بهانه‌ای برای امروز و فردا کردن و وقت‌گذراندن قرار داده بودند. لوی با مقایسه با غرامتی که دولت مکزیك بابت ملی کردن صنعت نفت به انگلیس پرداخته بود، تعیین کرد که ایران باید به همان نسبت مبلغی در حدود ۸۰۰ میلیون دلار به اقساط ۱۵ تا ۲۰ ساله به انگلستان بپردازد. دکتر مصدق این پیشنهاد را قابل مطالعه و مذاکره دانست و از لوی درخواست کرد که به ایران بیاید. لوی هم معتقد بود که «پیشنهاد او محک است برای شناختن این نکته که کدام طرف خواهان اجرای اصل عدالت و انصاف است.» (علم، ص ۴۵۱) و انگلیسیها به لطایف الحیل مانع آمدن او به ایران شدند. به نوشته آقای مصطفی علم، «آنچه لوی نمی‌دانست آن بود که ماشین توپنه آمریکائی - انگلیسی، برای سرنگون کردن مصدق در آن زمان به حرکت درآمده و سرانجام آمریکا و انگلیس يك جبهه متحد تشکیل داده، مصدق را بدون پشتیبان گذارده بودند.» (ص ۴۵۱). اکنون ماجرا را از زبان دکتر مصدق بشنویم:

«از آقای اللهیار صالح... گزارش به اینجانب رسید و حاکی بود که مستر لوی... مایل است اگر دولت ایران موافقت کند با خرج خود سفری به ایران نموده و راه حلی که برای رفع اختلاف دولت ایران و انگلیس در نظر گرفته پیشنهاد کند. پیشنهاد این بود که دولت مکزیك هم صنعت نفت خود را ملی نموده و سالهای زیاد بین شرکت انگلیس صاحب امتیاز و آن دولت اختلاف بود. بالاخره رفع اختلاف به این نحو شد که دولت مکزیك ۸۰ میلیون دلار از بابت خسارت به آن شرکت بدهد و رفع اختلاف کند و این کار را کرد و اختلاف مرتفع شد. چون موقعی که دولت مکزیك صنعت نفت خود را ملی نمود، شرکت صاحب امتیاز در آن سال چهار میلیون تن نفت استخراج می‌نمود و موقعی هم که دولت ایران صنعت نفت خود را ملی نمود، شرکت سابق ۳۲ میلیون تن نفت استخراج می‌کرد، مقتضی است که دولت ایران هم هشت برابر مبلغی که دولت

مکزیك به آن شرکت داد، یعنی ۶۴۰ میلیون دلار بدهد و چون مبلغ مزبور به اقساط پرداخته می‌شود ۱۶۰ میلیون دلار هم برای سود آن اضافه کند که جمعاً ۸۰۰ میلیون دلار خواهد بود و این مبلغ را دولت ایران در ظرف بیست سال، سالی ۱۰ میلیون بپردازد و بدین طریق اختلاف طرفین خاتمه یابد.

چون این پیشنهاد يك مبنا و اساسی داشت... به آقای اللهیار صالح جواب داده شد که با مسافرت مستر لوی موافقت حاصل است... مجدداً تلگرافی رسید که مستر لوی دو روز مهلت خواسته، پس از دو روز تلگرافی رسید که فعلاً منصرف شده و مسافرت را به بعد موکول کرده است. این همان روزهایی بود که یکی از نمایندگان مجلس دولت را استیضاح کرده بود و دولت انگلیس امیدوار شده بود که با این استیضاح، دولت ساقط می‌شود.» (مصدق در دادگاه نظامی، ج ۱، ص ۱۲۴) این مطلب را دکتر مصدق يك بار دیگر هم قبلاً در بازپرسی گفته بود. (همان، ص ۲۳)

در اینجا، بعد از مرور تمام نوشته‌های آقای دکتر کاتوزیان مخالفت با رفراندوم، مطالب کلی را تحت عناوین زیر شماره بندی کرده به نظر خوانندگان می‌رسانیم و نیز سعی خواهیم کرد که درباره هر يك از ایرادهای ایشان بر رفراندوم، توضیحات لازم را برای روشن شدن ذهن جوانان امروز بدهیم:

۱- رفراندوم درست نبود، چون با قانون اساسی مغایرت داشت.

امروز دیگر پس از چند بار رفراندوم در کشور خودمان، این گفته عجیب به نظر می‌رسد. البته در آن زمان رفراندوم واژه‌ای بود که بسیاری برای اولین بار می‌شنیدند و طبیعتاً شگفتی داشت. اما رو کردن به مردم و از مردم خواستن که برای دولت راه و روش معین کنند، دموکرات‌ترین راه حل مسائل سیاسی است. در واقع این ایراد قابل پاسخ نیست، فقط شنیدن این سخن، از کسی که سالیان درازی است در مهد دموکراسی زندگی می‌کند و عنوان استادی آکسفورد را هم دارد، تعجب‌آور است. ایشان قطعاً دموکراسی را خوب می‌فهمند و می‌دانند که در مقابل آراء مستقیم مردم، هیچ قانونی، حتی قانون اساسی، محلی از اعراب ندارد.

ایا می‌توانند بگویند که در دموکراسی کدام قانون مافوق اراده آزاد جماعت می‌توان سراغ کرد؟ قانون اساسی، خودش منبعث است از حقوق طبیعی و اجتماعی ملت که بوسیله نمایندگان آن ملت، یعنی نمایندگان مجلس

مؤسسان، ساخته و پرداخته شده است. مردم، خود فوق قانون اساسی هستند و هر وقت که جماعت لازم بدانند، می‌تواند قسمتی یا تمام آن را اصلاح یا تعویض نماید. وقتی دکتر مصدق، پیش از حرکت به سوی شورای امنیت برای گزارش کار نفت به مجلس رفت و آن اقلیت معروف به رهبری شخصی چون جمال امامی با انداختن جلسه از اکثریت مانع سخنان او شد، و او در میدان بهارستان گزارشش را مستقیماً به مردم داد و گفت مجلس همین جاست، در کجای جهان دموکراسی مورد طعن و لعن و شماتت قرار گرفت؟ همه آزادگان جهان او را به خاطر این شجاعت و شهامت و موقع‌شناسی بی‌نظیر ستودند. حتی روزنامه معتبر فرانس سوار، زیر عکس بزرگ او که نیم صفحه روزنامه را گرفته بود، جملات جاویدان مصدق را با درشت‌ترین حروف نوشت: «در اینجا مجلس است، آنجا نیست.» مصدق وقتی با کارشکنی‌های نوکران استعمار و جیره‌خواران شرکت نفت و دربار سرسپرده انگلیس روبرو شد، بطور مستقیم اختیار مملکت را به دست صاحبان مملکت سپرد. دولت‌ها قیّم مردم نیستند، اجراکننده خواستهای ملت‌اند، و هیچ کاری درست‌تر از آنکه مصدق کرد، در عالم دموکراسی نمی‌توان انجام داد. در نظر او و از دیدگاه دموکراسی - نه فقط «دموکراسی ایرانی» که از اختراعات و ابداعات نویسنده محترم است - هیچ قانونی با اراده و خواست ملت برابر نیست. مصدق در جریان سی‌ام تیر نیز همین کار را کرد. او خود را و وظیفه خود را به ملت سپرد تا هر چه می‌خواهد بدان عمل کند. او در سخنرانی رادیویی خویش درباره رفراندوم گفت: «در مواردی که بین مجلس و افکار عمومی ملت اختلاف حاصل شود و مجلس به صورت يك دستگاه کارشکنی علیه دولت درآید، مجلس منحل می‌شود. این تنها ملت ایران، یعنی به وجود آورنده قانون اساسی و مشروطیت و مجلس و دولت است که می‌تواند در این باره اظهار نظر کند و لا غیر.»

حیف است چنین ایراداتی بر قلم يك پژوهشگر و استاد با سابقه دانشگاه جاری شود.

۲- مصدق از ترس اینکه مجلس به او رأی اعتماد ندهد، رفراندوم کرد.

به عقیده ایشان «محاسبه مصدق نادرست بود» و او هنوز در مجلس اکثریت داشت و محال بود مجلس به او رأی ندهد. همان‌طور که پیش از این هم گفتیم، این اظهار نظر، آنهم با چنین قاطعیتی با هیچ حسابی نمی‌خواند. در آن هنگام مجلس ۷۹ عضو داشت که اگر چهل نفر به مصدق رأی نمی‌دادند، کار تمام بود. حال ببینیم

از این تعداد چند نفر بطور قطع به مصدق رأی می‌دادند. پیش از آن، در جریان رأی‌گیری برای قوام السلطنه در يك جلسه سری - و مطابق نظام نامه مجلس - غیر قانونی، از چهل و دو نفر عده حاضر چهل نفر به قوام رأی دادند و رأی آن دو نفر نیز برای مصدق نبود، بلکه رأی ممتنع بود.

از آن زمان تا این هنگام تعدادی در حدود ده نفر از طرفداران آنروزی مصدق از صف نهضت ملی جدا شده و به مخالفان پیوسته بودند؛ باید این نکته را هم اضافه کرد که مخالفت این عده با دولت و نهضت بسیار شدیدتر و مؤثرتر از مخالفت کسانی چون جمال امامی و دیگران بود. بنابراین اگر آن سی و هفت نفری را که در مجلس رأی‌گیری برای قوام السلطنه حاضر نشدند، عملاً طرفدار بی‌قید و شرط مصدق بشناسیم، بعد از کسر ده نفر می‌شوند بیست و هفت نفر. این حداکثر آرائی بود که مصدق می‌توانست روی آن حساب کند. ولی اگر حساب آقای دکتر کاتوزیان روی آراء دکتر معظمی برای ریاست مجلس است، آن دو جهت داشت: تحلیلگران بی‌طرف و واقع بین سیاسی، آن را همراه کننده و برای اغفال دکتر مصدق می‌دانند که به مجلس اعتماد کند و برای جواب استیضاح حاضر شود؛ ولی آرائی که به مکی داده شد مچ آنها را باز کرد. بنابراین، بطور قطع اگر مصدق در مجلس شرکت می‌کرد و پاسخ استیضاح را می‌داد با شکست بیرون می‌آمد. پیامد چنین مسئله‌ای از اصل، جالب تر بود. مصدق در دادگاه نظامی درباره حادثه نهم اسفند نکته‌ای بسیار جالب گفت. او گفت - و درست همین بود - که در آن ماجرا قصد اصلی کشتن او بود و اگر کشته می‌شد، چون وزیر دفاع هم بود به دستور شاه جنازه اش را روی توپ می‌گذاشتند و تشییع رسمی می‌کردند و احیاناً یکی دو نفر از او باش نهم اسفندی را هم محاکمه و حتی اعدام می‌کردند. به نظر ما، حتی ممکن بود شاه هم شخصاً با قیافه غمزده در تشییع جنازه شرکت کند. آنوقت مصدق می‌شد يك شهید و شاه می‌شد مصدق و پیشوای ملت.

این نقشه در آن زمان تصادفاً اجرا نشد؛ اما در مجلس، بعد از استیضاح که مصدق رأی نمی‌آورد و از همانجا درحالی که دیگر نخست‌وزیر نبود به خانه می‌رفت، شاه بلافاصله، طبق اختیارات مجلس مؤسسان کذائی، مجلس را منحل می‌کرد؛ مجلسی را منحل می‌کرد که به مصدق رأی نداده بود و آنگاه، اعلیحضرت محبوب القلوب هم می‌شد. این نقشه زیرکانه را مصدق با رفراندوم خنثی کرد. نکته این است که اگر مجلس برای خواندن استعفاهاى نمایندگان

هم تشکیل جلسه می‌داد، طبق اساسنامه می‌بایست نخست استیضاح مطرح شود. بنابراین به هیچ وجه با آن استعفاها مجلس منحل شده نبود. متأسفانه آقای دکتر کاتوزیان به این نکته توجه نفرموده اند و می‌گویند پس از استعفای ۲/۳ نمایندگان - که هنوز قانونی نبود - چرا مصدق رفراندوم کرد.

۳- نویسنده محترم بر این عقیده‌اند که اگر کودتا هم صورت می‌گرفت، چون مجلس وجود داشت، نمایندگان طرفدار مصدق می‌توانستند از این سنگر برای حفظ او و نهضت استفاده کنند؛ چنانکه در زمان نخست‌وزیری قوام اگر مجلس نبود و نمایندگان فراکسیون نهضت ملی، آن کارها را نمی‌کردند معلوم نبود عاقبت کار چه می‌شد؟ در واقع دو جواب باید به ایراد بالا داده شود:

الف) درکجای دنیا، کودتاگران به قانون و مجلس و... وقعی گذاشته‌اند؟ طرح این مسئله از سوی آقای دکتر کاتوزیان باعث تعجب است.

وقتی شاه کودتا می‌کرد دیگر مجلس و این حرف‌ها سرش نمی‌شد. او مرتکب کودتا - که اصولاً غیر قانونی است - می‌شد، آنوقت از مجلس می‌ترسید؟ شاه بر طبق متمم کذائی قانون اساسی - چنانکه پیش از این چند بار متذکر شدیم - اختیار انحلال مجلس را داشت و بنابراین فوراً آنها را منحل می‌کرد؛ گرچه در کودتا به استفاده از قانون نیازی نیست. او که مسئولیت کار غیر قانونی کودتا را به گردن داشت از عمل قانونی انحلال مجلس به هیچ وجه ابا نمی‌کرد. از اینها گذشته، از «نظر قانونی» مجلس هنوز منحل نشده بود، یعنی اعلامیه انحلال آن به امضای شاه نرسیده بود تا قانونی شود؛ بنابراین از لحاظ اصول مشروطه‌ای که آزموده سنگ آن را به سینه می‌زد باید گفت کودتا در حضور مجلس صورت گرفته است. علی‌الخصوص، با توجه به اینکه، کودتاگران رفراندوم را اصلاً قبول نداشتند، همه نمایندگان - استعفا داده و نداده - نماینده مجلس شناخته می‌شدند و مصونیت قانونی داشتند. در این که تردیدی نیست. اما تعدادی از همین نمایندگان دارای مصونیت قانونی، به حکم قانون نوشته کودتا دستگیر شدند و به زندان افتادند. در هیچ جای دنیا، کودتاگر، بر طبق هیچ قانونی، جز قانون زور حکومت نکرده و نمی‌کند و نخواهد کرد. کودتا قانون خودش را دارد. این گفته آقای دکتر کاتوزیان آدم را به یاد احمدشاه می‌اندازد، که چون اعتقاد داشت قانون اساسی سلطنت را موهبتی الهی دانسته که بوسیله ملت به

شخص پادشاه داده شده، راحت در سويس نشسته بود و از مناظر و مرايا لذت می‌برد و باور نمی‌کرد که رضاخان بتواند برغم قانون اساسی او را از سلطنت خلع کند (نگاه: رحیم‌زاده صفوی - خاطرات). آقای دکتر کاتوزیان هم تصور می‌کنند اولاً شاه با حضور مجلس کودتا نمی‌کرد - که دیدیم کرد؛ ثانیاً اگر شاه پیش از رفراندوم کودتا می‌کرد، مجلس را صحیح و سالم سر جای خودش نگاه می‌داشت تا نمایندگان طرفدار مصدق که احیاناً در ساختمان مجلس متحصن می‌شدند، از آنجا هر بلائی خواستند بر سر کودتاگران بیاورند. جای گفتگو نیست که در چنین وضعی کودتاگران بهارستان را روی سر متحصنان خراب می‌کردند.

ب) اما درباره قوام السلطنه و مجلس، بهتر بود آقای دکتر کاتوزیان به یادداشت‌های حسن ارسنجانی نگاهی می‌افکندند. این یادداشتها به دو دلیل واجد ارزش است و از بسیاری جهات قابل اعتماد: یکی اینکه نویسنده آن از حواریون بسیار نزدیک قوام السلطنه و طبعاً به شدت هوادار او بوده؛ دیگر اینکه یادداشت‌های او اولین بار در سال ۱۳۳۵، یعنی زمانی که شاه هنوز بر اریکه کودتا سوار بود منتشر شد و مورد تکذیب هم قرار نگرفت. در سه روزی که قوام السلطنه به ظاهر نخست‌وزیر بود هرچه خواستند به اسم او کردند. همین ارسنجانی چندبار از قوام پرسیده بود که آیا فرمان انحلال مجلس را از شاه گرفته است یا نه؟ و صریح و روشن به ارباب گفته بود که اگر شاه فرمان انحلال را صادر نکند، او نمی‌تواند با وجود این مجلس حکومت کند: «پرسیدم فرمان انحلال مجلس را گرفتید یا نه؟ گفت نه، گفتم پس چه می‌خواهید بکنید؟ اعضای جبهه ملی همان بازی که سر رزم آراء درآوردند به سر شما درخواهند آورد.... گفت قول داده شده است که فرمان انحلال را بدهند. گفتم شما همین را کافی می‌دانید و فکر نمی‌کنید اوضاع و احوال مانع از عملی شدن این نقشه بشود؟» (نقل از یادداشت‌های ارسنجانی)

اکنون، پیش از آنکه به دنباله مطلب بپردازیم، سئوالی مطرح می‌شود: اگر شاه در آن وقت فرمان انحلال مجلس را به دست قوام می‌داد چه می‌شد؟ چه اتفاقی می‌افتاد؟ آیا قوام همه نمایندگان فراکسیون نهضت ملی را بعنوان اخلالگر، یکسره به زندان نمی‌فرستاد؟ در آن صورت چه بر سر آن پایگاه تصویری آقای دکتر کاتوزیان برای کودتای پیش از رفراندوم می‌آمد؟ آیا آن پایگاه، پابرجا می‌ماند؟ قطعاً در اینجا سئوال دیگری برای خواننده پیش می‌آید. تردیدی

نیست که در ماجرای قوام السلطنه و سی‌ام تیر نیز شاه می‌توانست مجلس را منحل کند؛ اما چرا این کار را نکرد؟ دو دلیل واضح وجود دارد: یکی اینکه قوام با کودتای کار نیامده بود، بلکه ظاهراً - و گرچه غیر قانونی - با رأی تمایل مجلس فرمان نخست‌وزیری گرفته بود و در اینجا مسئله با کودتا بکلی فرق دارد. اما دلیل مهمتر و به عقیده من دلیل اصلی اینست که شاه از قوام می‌ترسید.

واقعیت اینست که او برای ادامه سلطنتش از مصدق و قوام به یک اندازه واهمه داشت و شاید از قوام بیشتر، چه با او سابقه درافتادن داشت و کینه آن نامه معروف قوام و پس گرفتن لقب «جناب اشرف» از او، هنوز بین دو طرف، یعنی شاه و قوام باقی بود. بنابراین باید گفت که مقایسه نخست‌وزیری قوام و کودتای ۲۸ مرداد، همان قیاس معروف مع الفارق است.

ایشان در جای دیگر (مقدمه بر... ص ۱۰۳) می‌نویسند: «اگر مجلس هفدهم بسته نشده بود (که دیدیم هنوز بسته نشده بود) به احتمال زیاد کودتای ۲۸ مرداد - دستکم در آن تاریخ - رخ نمی‌داد.» گرچه هیچ دلیلی برای این «احتمال زیاد» ذکر نمی‌کنند، ولی در عین حال چنانکه از فحوای نوشته ایشان برمی‌آید، «در وقت دیگر روی می‌داد!»

۴- علت ذکر نکردن دلیل برای این «احتمال زیاد» آنست که ایشان بر این تصورند که طرح کودتا و اجرای آن تنها و تنها به دلیل رفراندوم بوده است. ما در سطور گذشته نشان دادیم که براندازی دولت دکتر مصدق از همان ابتدای کار وجهه همت سران دولت انگلیس - چه کارگری و چه محافظه کار - بوده است که بارها دست به اقداماتی به این منظور زدند و موفق نشدند و نمونه اعلای آن واقعه نهم اسفند بود که کشتن مصدق را - که هندرسن سفیر آمریکا نیز مستقیماً در آن دست داشت - در برنامه داشتند. اما طرح کودتایی که در ۲۸ مرداد صورت گرفت مدتها پیش از آنکه اساساً فکر رفراندوم در ذهن مصدق پیدا شود یا سخن آن درجائی بر زبان کسی جاری شده باشد، به تصویب نهائی انگلیس و آمریکا رسیده بود. عجیب است که امروز، پس از آنکه اسناد فراوان محرمانه از بایگانی‌های سری انگلیس و آمریکا خارج و منتشر شده و هر محقق می‌تواند با مطالعه آن اسناد و نیز کتابهای بسیاری که در این زمینه به رشته تحریر درآمده به حقایق امور کودتای ۲۸ مرداد وقوف یابد، آقای دکتر کاتوزیان می‌نویسند: «شاه و همدستان داخلی و خارجی او از بستن مجلس (که به تکرار باید خدمت ایشان عرض کنیم، هنوز بسته نشده بود و دستکم

کودتاگران اصلاً رفراندوم را قبول نداشتند) سوءاستفاده کردند و شب هنگام بیست و هشت مرداد...» (همان، ص ۱۰۴) چنین و چنان کردند. یعنی، درست با بسته شدن مجلس (!) به فکر کودتا افتادند!!

اسناد و مدارک منتشر شده درباره طرح کودتا در ایران - با اسم رمز آجاکس - آنقدر فراوان و مشهور است که جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که کودتا کمترین ارتباطی با رفراندوم نداشته و ماه پیش از آن، انگلیسیها مشغول طرح ریزی آن و قبولاندن آن به آمریکائیها بوده‌اند و سرانجام در اواخر ژانویه ۱۹۵۳ (برابر اوایل بهمن ۱۳۳۱ - هفت ماه پیش از کودتا) به تصویب قطعی سازمان‌های اطلاعاتی انگلیس و آمریکا (سیا و ام‌ای ۶) رسید و در ماه مارس همان سال چرچیل و ایدن نیز بر آن صحه گذاشتند. اسناد و مدارک در این باره در دسترس همه مردم دنیاست چه برسد به ما. از جمله کتاب خود «کیم روزولت» و شاید حتی مهمتر از آن، کتاب «وودهاوس» - عضو «ام‌ای ۶» و طراح اصلی کودتا موجود است و لزومی نمی‌بینیم که از همه این مدارک استفاده و خوانندگان را خسته کنیم. جز دو کتاب روزولت و وودهاوس، آنچه بطور مستند در کتاب پر ارزش آقای مصطفی علم در این باره آمده است، آنقدر گویاست که ما را از مراجعه به نوشته‌های دیگر بی‌نیاز می‌کند. بنابراین، در این مختصر از همان کتاب مستطاب لب مطالب را استخراج می‌کنیم و به نظر خوانندگان می‌رسانیم. آنچه در زیر می‌آید از فصل بیستم کتاب - با عنوان کودتا - برگرفته شده است. در اینجا، فقط یک نکته لازم به یادآوری است و آن اینکه انگلیسیها، مثل همیشه کار خودشان را کردند و آمریکائیان «ابله» را جلو انداختند که تا قیام قیامت نخواهند توانست دامنشان را از لکه ننگی که به سبب توطئه علیه یک ملت ضعیف و بی‌پناه، برای پر کردن کیسه کمپانیهای نفت، بران نشسته، پاک کنند. متأسفانه آمریکائی‌های «نادان» آن را پذیرفتند و آقای روزولت هم خود را قهرمان جا زد. این قهرمان جنایت علیه ملت ایران - که انسانیت هرگز او را و ارباب‌هایش را نخواهد بخشید - کتاب خود را مانند یکی از رمانهای آگاتا کریستی چنین آغاز می‌کند: «صبحی گرفته و بارانی بود. پیش‌بینی من به وقوع می‌پیوست، اما به همراه یک ترس آزار دهنده بود. در این روز - یعنی ۲۵ ژوئن ۱۹۵۳ - درباره نحوه عمل ما در ایران تصمیم گرفته می‌شد.»

باری، طراح اصلی کودتا، شخصی به نام «وودهاوس» از عمال کارکشته «ام‌ای ۶» بود. در

نوامبر ۱۹۵۲، یعنی آذرماه ۱۳۳۴ - که هنوز بیش از هشت ماه به رفراندوم مانده بود - وقتی کریمت روزولت، رئیس سیا در خاورمیانه، پس از دیداری از تهران به لندن رفت، انگلیسیها این طرح را بوسیله شرکت نفت به او پیشنهاد کردند و او در بازگشت به آمریکا آن را به «الن دالس» برادر «جان فوستر دالس» که قرار بود در حکومت آیزنهاور که تازه انتخاب شده اما هنوز رسماً آغاز به کار نکرده بود، به ترتیب به سمت رئیس سیا و وزیر خارجه منصوب شوند، در میان گذاشت، «دالس به روزولت دستور داد طرح کودتا را محرمانه تلقی کند و بویژه نگذارد ترومن و آچسن که نسبت به مصدق سمپاتی داشتند از آن با خبر گردند.» (علم، ص ۴۵۷) نام رمزی این طرح «چکمه» بود. اما انگلیسیها دست بردار نبودند و بوسیله نوکران خود دست به اقداماتی زدند: از جمله، طفیان عشایر بختیاری به رهبری ابوالقاسم بختیاری که بوسیله نیروی نظامی درهم شکسته شد و نیز توطئه نهم اسفند، هر دو از تحریکات عمال انگلیس و عناصر وابسته به «ام‌ای ۶» بود. «به مجرد روی کار آمدن دولت ژنرال آیزنهاور، هیئتی از سوی انگلیس به واشینگتن رفت و دولت جدید آمریکا را رسماً در جریان توطئه قرار داد و مخصوصاً برای آنکه آمریکائی‌ها را به شرکت در این نقشه تشویق کرده و سیا را بطور کامل در آن آلوده سازند، پیشنهاد کردند هرگونه عملیاتی برای سرنگون کردن مصدق باید زیر نظر کریمت روزولت انجام شود.» (همان، ص ۴۶۱)

شاه روزولت را شخصاً دیده بود و می‌شناخت و از این جهت کار آسان تر بود. در ماه مارس ۱۹۵۳، یعنی به هر حال پیش از نوروز سال ۱۳۳۲، ایدن شخصاً به آمریکا رفت، درحالی که هیئتی بلندپایه از وزارت خارجه و «ام‌ای ۶» همراه او بودند و هم در این سفر بود که برای جانشین کردن مصدق از میان سه نفر، کاشانی و مکی و زاهدی، سومی را برگزیدند و بر سر آن توافق کردند. گرچه این نکته به بحث ما مربوط نمی‌شود، ولی این اظهار نظر «الن روتنی» از وزارت خارجه انگلیس درباره حسین مکی، جالب و خواندنی است. او می‌گفت: «کرارا به ما گزارش می‌رسد که اگر پول خوبی به او بدهیم حاضر است از جبهه ملی کنار بکشد.» (همان، ص ۴۶۲) شاید به همین دلیل یا برهان قاطع است که مکی - که حالا ناچار دهه هشتاد عمرش را طی می‌کند - از جبهه ملی پا کشید و پس از کودتای ۲۸ مرداد به گوشه‌ای خزید.

به هر حال روزولت پس از این جریان، بلافاصله به تهران آمد تا وضع را از نزدیک بررسی

کند و با عوامل «ام آی ۶» ارتباط یابد. اما «سیا» که پس از بررسی طرح «چکمه» آن را «بسیار پیچیده و چندجانبه» تشخیص داد، «دونالد ویلبر» مشاور سیارا مأمور تهیه «طرح قابل انعطاف تری» کرد و این طرح دوم که براساس همان طرح اولیه «وودهاوس» ریخته شده بود، «آجاکس» نام گرفت. «ویلبر» و «روزولت» یکدیگر را در بیروت ملاقات و طرح را به اتفاق بررسی و تصویب کردند. پس از آن، طرح به لندن فرستاده شد و «ام آی ۶» آن را مطالعه و تکمیل کرد و سرانجام در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۳ - که روزولت در کتاب رمان وار خود نوشته است - به تصویب نهائی رسید (۴ تیرماه ۱۳۳۲). فکر می‌کنم همین اندازه کافی است که نشان دهد تصمیم کودتا - که اگر بخواهیم درست قضاوت کنیم از همان ابتدا مورد نظر انگلیسها بوده - تا روز چهارم تیرماه کاملاً قطعی شده بود و وقتی این را هم بدانیم که مصدق تصمیم به فراندوم را در پنجم مرداد همان سال یعنی ۳۲ روز پس از آن تاریخ به اطلاع ملت ایران رسانده، می‌بینیم که کودتا ارتباطی با فراندوم نداشته است. فاصله کودتا با قطعی شدن آن از طرف انگلیس و آمریکا ۵۵ روز بود. اما کودتاگران برای انجام عمل خود یک مانع بزرگ بر سر راه داشتند و آن سرلشکر افشار طوس بود که، توسط عمال ایرانی «ام آی ۶» و در رأس آنها دکتر بقائی (که به عقیده آقای دکتر کاتوزیان به علل شخصی و دلچرکینی از مصدق و نهضت جدا شده بود) ربوده شد و با وضع فجیعی به قتل رسید.

(نگاه علم، ص ۴۶۵) نیز «قتل افشار طوس معنای دیگری هم داشت به این ترتیب که به آمریکائیه همدار می‌داد که مصدق بر اوضاع مسلط نیست و این مسئله به نگرانی‌های موجود آنها در مورد بهره‌برداری کمونیستها از اوضاع کشور دامن می‌زد.» (همان، ص ۴۶۵) «روز ۲۵ ژوئن در جلسه‌ای با حضور جمعی از رهبران آمریکا در وزارت خارجه، از جمله برادران دالس، چارلز ویلسون وزیر دفاع، والتر بیدل اسمیت و کریمیت روزولت تصمیم گرفته شد عملیات آژاکس به موقع اجرا گذاشته شود. هندرسن و بایرود که در جلسه حضور داشتند نه له و نه علیه این تصمیم موضعی اتخاذ نکردند. محرک اصلی... جان فاستر دالس وزیر خارجه بود که عقیده داشت بیطرفی مصدق نشانه‌ای از ضعف او در برابر کمونیستها محسوب می‌شود. با این ترتیب، ایزنهاور نیز که عمدتاً بر قضاوت دالس و اسمیت تکیه می‌کرد، با اجرای نقشه موافقت کرد.» (همان، ص ۴۶۵) در آن جلسه، این نکته هم به تأیید همگان رسید که اتحاد شوروی، به سبب

مرگ استالین و عدم استحکام رهبری جدید، عکس‌العملی نشان نخواهد داد.

به هر حال، می‌بینیم که کودتا، ارتباطی به فراندوم نداشته و طرح آن از مدتها پیش آماده بوده و چه فراندوم می‌شد و چه نمی‌شد، به راه خود می‌رفت و تمام کسانی که با این تصمیم دکتر مصدق - در آن زمان - مخالفت کرده‌اند (البته از دوستان) ناچار از تغییر اوضاع جهانی پس از مرگ استالین و اتحاد سیاسی انگلیس و آمریکا آگاه نبودند. اما امروز که همه پرده‌ها بالا رفته و حقایق آشکار گردیده و این همه اسناد و مدارک از آرشیوها خارج شده و در دسترس همگان قرار گرفته، این نوع قضاوت‌ها را بر چه باید حمل کرد؟ البته، بودند کسانی بسیار از آگاهان سیاسی که به درستی اوضاع را تشخیص دادند - تمام موافقان فراندوم - و همان وقت هم گفتند که اوضاع دگرگون شده و باید دولت دکتر مصدق را از جهات دیگری تقویت کرد. این می‌ماند برای کسانی که بسیار پیش از من آگاهی و اطلاع دارند که بنویسند، و به تاریخ ایران بسپارند.

اجازه بدهید، برای اینکه مبدا در میان جمله‌پردازیهای اینجانب، مطالب اصلی گم شود و از ذهن‌ها خارج گردد، طرح کودتا را از آغاز تا انجام فهرست وار بیاوریم.

۱- طرح اصلی بوسیله وودهاوس - نوامبر ۱۹۵۲ (آذر ۱۳۳۱)

۲- طرح نهائی انگلیس و آمریکا - ۲۵ ژوئن ۱۹۵۳ (۴ تیرماه ۱۳۳۲)

۳- ورود کریمیت روزولت به ایران برای انجام کودتا - ۲۸ تیرماه ۱۳۳۲

۴- خروج زاهدی از تحصن - ۲۹ تیرماه ۱۳۳۲

۵- ورود اشرف پهلوی (بی‌خبر) به ایران - ۳ مردادماه ۱۳۳۲

۶- ورود ژنرال شوارتسکف به ایران - ۴ مردادماه ۱۳۳۲

۷- اعلام فراندوم توسط دکتر مصدق از رادیو - ۵ مردادماه ۱۳۳۲

۸- ملاقات روزولت با شاه، مخفیانه و کمی بعد از نیمه شب - ۱۰ مردادماه ۱۳۳۲

۹- اجرای فراندوم - ۲۱ مردادماه ۱۳۳۲

۱۰- کودتای اول - ۲۵ مردادماه ۱۳۳۲

۱۱- کودتای دوم و اصلی - ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲

۵- و سرانجام، آخرین نکته‌ای که می‌ماند و باید در پاسخ به ایرادهای آقای دکتر کاتوزیان گفته شود، اینست که ایشان نوشته‌اند «فراندوم در جو بدی برگزار شد.» در این باره، پیش‌تر مطالبی آورده‌ایم و اینک به چند نکته اضافی

می‌پردازیم. ایشان، به تقریبی، آن رأی‌گیری را، به قول روزنامه نویسه‌ها، زیر سؤال برده‌اند. چرا که محل رأی موافقان و مخالفان جدا بوده است. می‌گویند: «شاید دولت در این جداسازی حسن نیت داشت» که اگر بدشان نیاید، همین «شاید» کمی سنوآل برانگیز است. این جداسازی مطلقاً مسئله‌ای ایجاد نکرد. ما خود، یعنی جوانان آن‌رو، شاهد آرامش بی‌مانند رأی‌گیری بودیم و هم سن و سالهای این بنده اگر آن رأی‌گیری را دیده باشند، قطعاً به خاطر دارند و می‌توانند وجداناً گواهی دهند. از همه این‌ها گذشته، فقط پیروان آیت‌الله کاشانی مخالف بودند. تقریباً مخالف دیگری وجود نداشت. آیت‌الله کاشانی صریحاً فراندوم را تحریم کردند و آن را «مبغوض ولی عصر» اعلام نمودند. عین فتوای آیت‌الله را در ذیل درج می‌کنیم:

«بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين. هموطنان و پیرادران عزیزم. ضمن اعلامیه قبلی از مفاسد و مضار فراندوم شرحی متذکر و همه مستحضر گردیده و توجه دارید که عمل به آن، چه ضررهائی برای دیانت و ملیت و مشروطیت و مملکت در بردارد. با این حال دوران خود را، دوره انقراض دیانت و استقلال مملکت و ملت قرار ندهید و طوق رقیت و اسارت و بندگی را به گردن خود نگذارید. شرکت در فراندوم خانه برانداز که با نقشه اجانب طرح ریزی شده، مبغوض حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه، و حرام است. البته، البته، هیچ مسلمان وطنخواهی شرکت نخواهد کرد.» (نگاه، م. دهنوی، ج ۳، ص ۴۱۸) آیت‌الله بهبهانی هم، همین کار را کرد و رسماً فراندوم را تحریم نمود. در واقع اگر مخالفی هم وجود داشت از خانه بیرون نیامد و رأی نداد. حوزه مخالفان کاملاً خلوت بود. از خبرنگاران خارجی که ناظر بر جریان بودند، هیچکس کمترین گزارش خلافی از رأی‌گیری نداده است. یا اینهمه، بیش از دو میلیون رأی مثبت به دست آمد، درحالی که به گفته خود دکتر مصدق در بیدادگاه نظامی «در یکی از ادوار تقنینیه که بیش از همه وقت در انتخابات مجلس شرکت شده بود عده رأی دهندگان از یک میلیون و چهارصد هزار نفر تجاوز نکرده است.»

مقاله را به همین جا خاتمه می‌دهیم، با این تذکر که اگر در ضمن آن سهو و خطائی بر قلم چاری شده است، اصحاب خبر و نظر بر این بنده منت گذارند و تصحیح کنند و به اطلاع مردم برسانند و نیز اگر جمله‌ای یا کلمه‌ای باعث رنجش خاطر نویسنده محترم آقای دکتر کاتوزیان شده است، از سرکشیهای قلم منظور دارند و عفو و بخشایششان را شامل حال اینجانب کنند. □□